

مفهوم کودکانه خدا در شعر معاصر ایران و آمریکا

سعید رحیمیان^۱، عظیم جباره^۲، سودابه شکرالله‌زاده^{۳*}

۱. دانشیار فلسفه و حکمت اسلامی، دانشگاه شیراز

۲. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شیراز

۳. دانشجوی کارشناسی زبان و ادبیات انگلیسی، دانشگاه شیراز

(تاریخ دریافت: ۸۹/۴/۱۴؛ تاریخ تصویب: ۸۹/۷/۲۵)

چکیده

در این جستار کوشش شده است با رجوع به نمونه‌های برجسته از ادبیات کودک، به بررسی تطبیقی مفهوم خدا در ادبیات کودک ایران و آمریکا در ابعاد دینی، روان‌شناختی و فلسفی پرداخته شود. از آنجاکه کودک قادر به درک مفاهیم انتزاعی نیست، در هر دو ادبیات سعی شده خدا به صورت عینی تداعی شود؛ از این رو، از پدیده‌های عینی مانند طبیعت استفاده شده است. در هر دو ادبیات، خدا با صفات جمال و جلال معرفی می‌شود و در مواردی خدا با پاسخ پرسش‌ها و تصور خود کودک ارائه می‌شود؛ هرچند، در ادبیات کودک ایران بر جنبه‌های تزیینی خداوند نیز، تأکید شده است. البته این پاسخ‌ها حاصل رشد فکری دوره بزرگسالی و درک مفاهیم انتزاعی است که به کودک القا می‌شود. این مقاله در پی پاسخ به سه پرسش بنیادی است که عبارت‌اند از: ۱. از دیدگاه کودک خدا کجاست؟ ۲. ماهیت خدا از دیدگاه کودک چگونه است؟ ۳. کودک خدا را با چه صفاتی می‌شناسد؟

کودک خدا را در آسمان و در ذات هستی و همه پدیده‌ها می‌بیند و ماهیت او را با عشق و مهربانی درمی‌یابد. او خدا را با صفات جمال و جلالش می‌شناسد؛ اما هم‌سو با نیازهای عاطفی کودک، صفات جمال در ذهن او سهم بیشتری دارد.

واژگان کلیدی

خدا، دین، فطرت، کودک، فلسفه.

مقدمه

خداشناسی، فطری انسان است؛ یعنی انسان می‌تواند خدا را با دل خود احساس کند «فطرت دل یعنی انسان به حسب ساختمان خاص روحی خود متمایل و خواهان خدا آفریده شده است. و هر آدمی به مقتضای خلقت و ساختمان اصلی روحی خود، خدا را می‌شناسد بدون اینکه نیازی به اکتساب و تحصیل علوم مقدماتی داشته باشد» (طباطبایی، ۱۳۸۲، ص ۶۸).

به دنبال همین موضوع، کودک بر حسب ویژگی فطری‌اش، همواره در جست‌وجوی خداست ﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا﴾ (روم / ۳۰).

دکتر جاستین بارت^۱ پژوهشگر ارشد دانشگاه آکسفورد درباره رابطه ذهن انسان با خداوند اذعان می‌کند: «کودکان حتی زمانی که در مدرسه و خانواده هم در مورد خدا آموزش نینند باز به خدا اعتقاد خواهند داشت و شواهد علمی در ده سال گذشته تاکنون بیانگر استعداد ذاتی کودک مبنی بر هدفمند دیدن جهان آفرینش است. وی اشاره می‌کند اگر تعدادی کودک را در جزیره‌ای رها کنیم، بعد از گذشت بیست سال یا بیشتر باز هم به خدا معتقد خواهند بود» (بارت، ۲۰۰۵).

دغدغه بسیاری از والدین و اطرافیان کودک این است که چگونه مفهوم خدا را به او بیاموزند؟ تنها دانستن این چگونگی نمی‌تواند مفید باشد. درحقیقت، آنها باید بدانند که به کودک چه بیاموزند؛ بنابراین، سال‌های اولیه زندگی فرصت مناسبی جهت رشد دینی کودک است؛ زیرا به تعبیر امام علی علیه السلام «قلب کودک مانند زمین خالی و بی‌گیاهی است که هر چه بر او عرضه شود می‌پذیرد».

تربیت و رشد دینی به جهت اندیشمندانه بودن، دارای اهمیت خاصی است «رشد اندیشمندانه به معنای فراگیری ارزش‌ها و زندگی است. آموختن خدا یعنی زندگی به نوعی دیگر و برخورداری از زیستی همراه با معنا، امید، تعهدات ارزشمند و تصمیم‌گیری مبتنی بر اندیشه، رشد معنوی و اخلاقی بر اثر احساس حضور خداوند در تمام مکان‌ها و پیروی از دستورات او محقق می‌شود» (یاب، ۱۳۸۸، ص ۷).

رشد مذهبی هم مانند رشد فیزیکی، احساسی و ذهنی، یک فرآیند تدریجی با مراحل

1. Justin Barret

مشخص است. به‌طور کلی تفکر کودک درباره خدا مشتمل بر سیری تکاملی است، که از دیدگاه پیاژه و با توجه به شرایط سنی او عبارت است از:

- ۲ تا ۶ سالگی: در این دوره، کودک خدا را موجودی مادی و حتی به‌صورت یک انسان تصور می‌کند. او در ۳ تا ۴ سالگی علاقه زیادی به دعا و سرودهای مذهبی دارد و از ۴ سالگی به بعد کنجکاوی سراسر وجود او را فرا می‌گیرد و این امر منجر به خداجویی و قبول خدا خواهد شد.

- ۶ تا ۱۰ سالگی: زمانی که کودک وارد مدرسه می‌شود یا به قول پیاژه وارد دوره عملیات عینی می‌شود با غلبه بر محدودیت‌های دوره قبلی، انسجام فکری‌اش افزایش می‌یابد.

- ۱۰ تا ۱۲ سالگی: در این سنین کودکان خدا را درک می‌کنند. او را منشأ نظم در جهان می‌بیند؛ همچنین آنها در پی درک ارتباط خدا با خوبی‌ها، بلکه با بی‌عدالتی و رنج خواهند بود (رسول‌زاده طباطبایی و همکاران، ۱۳۸۶، ص ۷۳).

مفهوم خدا در ادبیات کودک به منزله گونه مهم ادبی نمود پیدا کرده است. ادبیات کودکان از آن‌رو حائز اهمیت فراوان است که بسیاری از اندیشمندان و فلاسفه، دوره کودکی را مرحله خطیری در زندگی فرد و جامعه می‌دانند؛ زیرا کودکان برای پذیرش بسیاری از افکار، باورها و عادت‌ها توانایی شگرفی دارند؛ بنابراین، خدا نیز، به‌منزله یکی از باورها، در ادبیات معنای ویژه‌ای می‌یابد.

با جست‌وجوی دقیق در مذاهب، خواهیم دید که خدا باوری مربوط به جوامع خاصی نمی‌شود. «خدا باوری را می‌توان اعتقاد به خدای واحد، خالق نامتناهی، قائم به ذات، مجرد، سرمدی، تغییرناپذیر، تأثیرناپذیر، عالم مطلق و قادر مطلق تعریف نمود. تا آنجایی که به جهان غرب مربوط می‌شود، خدا باوری خواستگاهی دوگانه دارد: کتاب مقدس و فلسفه یونان» (آون، ۱۳۸۰، ص ۳۷). به تبع همین خدا باوری، مفهوم خدا در ادبیات ملل جایگاه خاصی یافته است؛ این جایگاه در برخی ملل پررنگ‌تر و در برخی دیگر به دلایل سیاسی، مذهبی، تاریخی و... کم‌رنگ‌تر است.

رابطه دین و ادبیات یک رابطه مستقیم است؛ چون، دین یعنی راه‌هایی که خداوند جهت رسیدن ما به کمال و معرفت نشان می‌دهد. کمال و معرفت از جمال خدا سرچشمه می‌گیرد و زیبایی یکی از مظاهر جمال اوست؛ پس خدا، هنر و ادبیات، در یک نقطه مشترک، یعنی زیبایی به هم می‌پیوندند. خدا یعنی زیبایی مطلق و کمال محض که در احساس و اندیشه

جلوه‌گر می‌شود و ادبیات نیز، به معنای تعمق در این احساس است. این جستار به بررسی مفهوم خدا در ادبیات کودک ایران و آمریکا می‌پردازد و پس از مقایسه و تطبیق، دیدگاه‌های مشترک را بیان می‌کند. هدف این پژوهش، بررسی تطبیقی چگونگی معرفی خدا به کودک در ایران و آمریکا و بیان جایگاه خدا در ادبیات آنهاست.

جایگاه خدا از دیدگاه خود کودک و شاعران و نویسندگان کودک

جایگاه خدا در آسمان و ماورا

جایگاه خدا یکی از پرسش‌های اساسی کودکان درباره خداست. این پرسش از ذهن در حال رشد او نشئت می‌گیرد. کودک به دلیل همان شرایط سنی و فکری، خدا را به شکل عینی درک می‌کند. او خدا را در آسمان می‌بیند. شاید به این دلیل که بزرگترها هنگام دعا، دست به سوی آسمان می‌برند و عظمت آن یادآور خدایی باشد که بزرگترها او را به عنوان خالق بزرگ ترسیم کرده‌اند. «بسیاری از کودکان خدا را در آسمان تصور می‌کنند که تأکیدی بر الوهیت و تقدس ماورایی خداوند دارد و گروهی می‌گویند او همه جا حضور دارد» (یاب، ۱۳۸۸، ص ۲۰). در زبان عربی نیز که زبان قرآن کریم است، واژه «سما» (آسمان) از ریشه «سمو» به معنای علو و بلندمرتبتگی است و بسیاری از مفسران معتقداند: انتساب نزول رزق از آسمان یا طرح آن به منزله ماوای فرشتگان یا حتی خداوند، بر وجود عوالم متعالی و مکانت فراتر از حد تصور بشری دلالت دارد. در ادبیات آمریکا، برخی شاعران خدا را در آسمان و بهشتی که در آن است تداعی می‌کنند:

A letter to God	نامه‌ای به خدا
Dear lord I believe in you	خدای عزیز، من به تو ایمان دارم
And I know the blessing you give	و برکتی را که می‌دهی می‌شناسم
I know you are in Heaven	می‌دانم که تو در بهشتی
That's where I will live some day	همان بهشتی که روزی در آن خواهم زیست

(Schmidt, 2008, p12)

یا در شعر دیگری از همین شاعر به مفهوم ماورایی خدا اشاره شده است:

A day of thanks	یک روز سپاسگزاری
I thank you for your love	خدایا از تو به خاطر عشقت

و اینکه حافظ من هستی
 And watching over me
 از بهشتی که بر فراز من است متشکرم.
 From Heaven high above

(Schmidt, 2008, p19)

حال این پرسش مطرح می‌شود که ملاک این شاعر برای معرفی خدا در بهشت چیست؟ به عبارت دیگر، مفهوم خدا با بهشت چه تناسبی می‌تواند داشته باشد؟ شاید بتوان به این پرسش از دیدگاه دینی پاسخ داد. براساس آموزه‌های دینی افراد نیکوکار بعد از مرگ به بهشت می‌روند؛ بهشتی که حاصل عمل صالح است. بهشت مکانی است برای زیستن با عشق به خدا؛ پس بهشت واقعی همان عشق به خدا و جهنم واقعی جدایی از اوست. پس این قسمت از شعر: «می‌دانم که تو در بهشتی/ همان بهشتی که روزی در آن خواهم زیست»^۱ در برگزیده دو نکته است:

۱. خدا عشقی است که مایه آرامش انسان است؛ از این رو، می‌خواهد با آنها باشد. دوست داشته شدن چیزی است که کودک بیش از هر چیز دیگر به آن نیازمند است و بودن آنها در بهشت نشانه عشق خدا به آنهاست.
 ۲. خداوند منشأ خوبی‌هاست و انسان فطرتاً میل به کمالات پایان‌ناپذیر و بی‌نهایت دارد که بهشت یکی از آن کمالات است؛ همچنین خدایی که در بهشت است، خود، خالق خوبی‌هاست؛ بنابراین، مکانت خدا در بهشت معرفی می‌شود.
- در ادبیات ایران نیز، این مفهوم ماورایی خداوند و در آسمان بودن او به تصویر کشیده می‌شود:

گلدونه

گلدونه خانم سه ساله، امروز چقدر خوشحاله/ با اون پاهای کوچک، میره به مهدکودک/ بابا
 فراشه چه خوبه، مشغول رفت و روبه/ گلدونه میگه به بابا، چطوره حال شما/ بابا فرانش مهربون،
 میگه شکر خدا جون/ گلدونه توی کلاس، می‌شمره از یک تا سه / خانم مربی مهربون، میاد با
 روی خندون/ می‌خنده به بچه‌ها، میگه به نام خدا/ مامان نشسته تنها، می‌خونه با خود دعا/ دستشو
 می‌بره بالا، حرف می‌زنه با خدا / گلدونه ناز و شیطون، می‌پرسه از مامان جون/ خدا که مهربونه،
 خوشش تو آسمونه؟/ مامان میگه الهی، فدات بشم که ماهی/ گلدونه بدون که خدا، هستش تو

1. I know you are in Heaven/ some day that's where I will live

همه‌جا/ تو آسمون و ابرها، تو گل‌ها و درخت‌ها/ تو خشکی یا تو دریا، تو دل‌های بچه‌ها/ هرچی که توی دنیاست، زنده به لطف خداست/ باغچه شده پر از گل، مریم و یاس و سنبل/ بوش پیچیده تو خونه، می‌خنده هی گلدونه... / پرنده از تو لونه، پرید پیش گلدونه/ گلدونه خوب می‌دونه، غذاش هست آب و دونه / خدا که مهربونه، خودش به فکر اونه... (طالشی، ۱۳۸۷، ص ۱۶).

در این شعر، گلدونه همان کودک سه ساله‌ای است که فطرت خداجوی او سر برآورده و می‌خواهد درباره خدا بداند و در مرحله پیش‌عملیاتی قرار دارد. «از ویژگی‌های این دوره خودمیان‌بینی است. یعنی به طور دائم سؤال می‌کند و اصرار دارد تا متکلم وحده باشد» این سؤالات از دو یا سه سالگی آغاز می‌شود و در چهار یا پنج سالگی به صورت سؤالاتی بی‌پایان در می‌آیند» (امین‌پور، ۱۳۸۵، ص ۳۷). تصور خدا در آسمان و به عبارتی، مفهوم ماواری خدانند وجه اشتراک این شعر و دو شعر قبل در ادبیات آمریکاست.

قیصر امین‌پور در شعر «پیش از اینها» به دوران کودکی خود باز می‌گردد و تصور می‌کند که خدا در آسمان است:

پیش از اینها فکر می‌کردم خدا	خانه‌ای دارد کنار ابرها
مثل قصر پادشاه قصه‌ها	خشتی از الماس و خشتی از طلا
پایه‌های برجش از عاج و بلور	بر سر تختی نشسته با غرور
ماه، برق کوچکی از تاج او	هر ستاره، پولکی از تاج او
اطلس پیراهن او آسمان	نقش روی دامن او، کهکشان...
آن خدا مثل خیال و خواب بود	چون حبیبی نقش روی آب بود
می‌توانم بعد از این با این خدا	دوست باشم، دوست، پاک و بی‌ریا
می‌توان با این خدا پرواز کرد	سفره دل را برایش باز کرد

(امین‌پور، ۱۳۳۸، صص ۴۷-۵۱)

مکانت خدا در همه پدیده‌ها

در اشعار کودکان همیشه تصور خود کودک مطرح نیست؛ بلکه در پاره‌ای موارد، هدف صرفاً آموزش مفاهیم دینی است و شاعر یا نویسنده به منزله کسی که بار دیگر به کودکی خود باز می‌گردد، مفهوم خدا را تبیین می‌کند. در شعر زیر، شاعر مکانت خدا را براساس آنچه از رشد شناختی به دست آورده برای آموزش به تصویر می‌کشد. او معتقد است، خداوند در همه

پدیده‌ها متجلی است و همه‌جا حضور دارد. پدیدار شدن خدا در مخلوقاتش مفهومی است که در بسیاری از آثار کودک اعم از ایران و آمریکا دیده می‌شود. این اشعار بیانی مستقیم دارند و دیگر ابهام و سؤالی در کار نیست.

در شعر زیر، شاعر به همه‌جایی خدا اشاره می‌کند:

Where is God	خدا کجاست
In the sun, the moon, the sky	خدا در خورشید، ماه و آسمان است
On the mountains, wild and high	در کوه‌های بلند و سر به فلک کشیده
in the vale, the wood, the plain	در دره، جنگل و دشت
in the little birds that sing	در پرنده‌های کوچکی که نغمه‌سرای می‌کنند
God is seen in every thing	خدا در همه‌چیز دیده می‌شود.

(Gillespie, 2007)

این شعر می‌تواند با مضمون داستان «در جست‌وجوی خدا» (کلر، ۱۳۸۴، ص ۱۴) در ادبیات فرانسه سنخیت داشته باشد. این کتاب، داستان سنجابی است که می‌بیند همسایه‌اش بی‌بی سکینه که پیرزنی ناتوان است، هرچه خدا را صدا می‌زند خدا به او پاسخی نمی‌دهد و نزد بی‌بی نمی‌آید. پس می‌رود تا خدا را پیش او بیاورد. ولی نمی‌داند خدا کجاست؟ سنجاب پدیده‌هایی مانند کوه، پروانه، خرس و خورشید را با دیدن برخی ویژگی‌های بارزشان مانند بزرگی، قدرت و درخشندگی، خدا تصور می‌کند؛ اما همه این پدیده‌ها خدا بودنشان را انکار می‌کنند و به او نشان می‌دهند که خدا همه‌جا هست و برخی چیزها، مانند عشق و محبت، دیدنی نیستند، بلکه باید آنها را از راه نشانه‌هایشان حس کرد. در این داستان می‌توان به‌صورت تلویحی سیری تکاملی برای کودک تصور کرد. نخست اینکه می‌توان سنجاب را به عنوان کودکی دو تا شش ساله در نظر گرفت که مانند هر کودک دیگر، پرسش‌های کودکانه‌ای در سر می‌پروراند و پس از گذر از مراحل، بزرگ می‌شود و به گفته «گلدمن»^۱ به مرحله تفکر مذهبی-عینی می‌رسد؛ یعنی، خدا از حالت یک شیء مکانی، به موجودی فوق طبیعی تغییر می‌یابد (گلدمن، ۱۹۶۴، صص ۵۵-۶۰)، و به

1. Goldman, R. G. (1946)

این نتیجه می‌رسد که: ﴿وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾^۱ (بقره/۱۱۵).

He is there او هست^۲

God comes to us in quiet simple ways

خداوند از راه‌های کاملاً ساده به سوی ما می‌آید

He is there when the breeze rustles the palm fronds on a quiet, lazy, sunny afternoon

هنگامی که باد صبا، برگ‌های نخل را در عصری آفتابی و ملایم به خش‌خش وامی دارد، او هست.

When the raindrops softly patter on the thirsty tin roof of the poor

آن زمان که قطره‌های باران به آرامی بر سقف تشنه حلبی فقرا غلت می‌خورد او آنجاست.

Smell Him in blooming jasmine flowers او را در یاسمن‌های نوشکفته ببوی

On a clear and starry moonlit night در یک شب مهتابی پرستاره و شفاف

When the waves break on the golden sands

او آنجاست زمانی که موج‌ها بر فراز شن‌های طلایی می‌شکنند.

And the seagulls fly in to the white clouds

آن‌هنگام که مرغان دریایی بر بلندای ابرهای سفید به پرواز در می‌آیند.

Taste Him when you bite in to the yellow ripeness of a mango.

او را هنگامی که به یک انبه رسیده گاز می‌زنید، بچشید.

رویمودو^۳ معتقد است، خداوند در تمامی پدیده‌ها جلوه‌گر می‌شود. او از کودک می‌خواهد

خدا را در بادهایی که برگ‌ها را به حرکت درمی‌آورند پیدا کند. و در ادبیات ایران نیز، گفته می‌شود، خدا را در بادی که هوای گرم را می‌برد پیدا کن:

چند تکه ابر روی آسمان/ مثل آهوی زیبا می‌چرند/ باده‌ها کم‌کم هوای گرم را / از میان باغ با خود می‌برند... (ابراهیمی، ۱۳۸۵، ص ۱۶).

رویمودو می‌گوید خدا را در قطره‌های بارانی که همه‌جا را فرا می‌گیرد، بیاب!

۱. مشرق و مغرب هر دو ملک خداست. پس به هر طرف روی کنید، به سوی خدا روی آورده‌اید. خدا

بر همه‌جا محیط و به هرچیز داناست.

2. Roymodo, www.poemhunter.com

3. Roymodo

مصطفی رحماندوست هم همین را می گوید:

از ابر تیره بارد آب لطیف باران/ بر بام و کوی و خانه / بر دشت و کوهساران... / هر
 زنده‌ای بیابد از آب زندگانی/ این نعمت خدا را کی شکر توانی (رحماندوست، ۱۳۷۶، ص ۲۴).
 گاهی خدا در عادی‌ترین روزمرگی‌ها حضور دارد؛ رویمودو می گوید: خدا را در انبه
 پیدا کن؛ و رحماندوست می گوید، در سیب:

چه رنگی

سیب، سیب چه رنگی / چه میوه قشنگی / رو سیب سرخ نوشته / که میوه بهشته / چشم‌مامو
 که می‌بندم / بوش می‌کنم می‌خندم / چه رنگ و بویی داره / چه شکل و بویی داره / سرخ و
 سبزه و زرده / کی سیب‌ها رو خوشگل کرده / خدا، خدای خوب ما / دوست همه بچه‌ها.
 (رحماندوست، ۱۳۷۶، ص ۳۱)

در شعر زیر نیز، خداوند در همه مخلوقات تجلی کرده، و طبیعت آینه تمام‌نمای ذات حق
 معرفی می‌شود. درحقیقت شاعر معتقد است، خداوند در لحظه‌لحظه زندگی جاری است. فقط
 «چشم‌ها را باید شست / جور دیگر باید دید».

They say that God lives very high

می‌گویند خدا خیلی بالا زندگی می‌کند

But if you look above the sky you can not see God and why?

اما اگر به بالا (آسمان) بنگری نمی‌توانی او را ببینی! به‌راستی چرا؟

And you dig down in the mines. You never see Him in the gold .

در معادن جست‌وجویش می‌کنید ولی هرگز او را در طلا نمی‌یابید.

But still I feel that His embrace slides down by thrills through all things

اما باز هم احساس می‌کنم تپش و لرزش اشیا نشانی از وجود خداست که به آرامی آنها را تدبیر می‌کند.

Through sight and sound of every place

چشم‌انداز هر منظره و آوای هر مکان، صورتگر صورت آن بی‌صورت است.

(Browning, 2007, p3)

«همه» برای کودک مفهومی سنگین، و متفرع بر تصور مفهوم فلسفی مجرد از ماده است که با
 مفهوم بی‌زمانی و بی‌مکانی ملازم است؛ و همین فراتر از زمان و مکان بودن، شیء مجرد را (چه
 مجرد محدود، مانند فرشته؛ و چه نامحدود، مانند خداوند) بر گستره زمان‌ها و مکان‌ها محیط
 می‌سازد؛ از این رو، شاعران و نویسندگان به جزء‌شماری پدیده‌های آفرینش می‌پردازند. (رک: ماسن،

۱۳۳۸، صص ۲۰۱-۲۰۶) در کتب آسمانی مانند قرآن کریم نیز، بر این ویژگی تأکید شده است، مانند: ﴿وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌ﴾ (زخرف/۸۴).^۱ یا ﴿وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ﴾^۲ (حدید/۴). بنابراین، همان‌طور که در شعر زیر دیده می‌شود، به همه پدیده‌ها به‌طور جداگانه اشاره شده است؛ مثلاً منظور از «همه»، کوه، درخت، آسمان و پرنده است.

جایگاه خدا در وجود

«آنچه یک کودک به آن بیش‌از هرچیز دیگر نیاز دارد، عشق است» (ترنت و برنر^۳، ۲۰۰۲، ص ۱۴). و چون گاهی، کجایی خدا با عشق تحقق می‌یابد، و قلب جایگاه عشق است و خداوند، خود عشق؛ پس قلب جایگاه خداست.

در شعر زیر، خدا در قلب و وجود کودک تعریف می‌شود و جدا از ذات و هستی کودک نیست:

My special friend	دوست ویژه من
I have a special friend	من یک دوست (بسیار) ویژه دارم
On that you can't see	کسی که نمی‌توانی او را ببینی
No, He is invisible	نه، او نادیدنی است
He lives inside of me	او در درون من وجود دارد
My very special friend	یار و دوست ویژه من
He is always with me	همیشه همراه و همدم من
One Him I can depend	و کسی است که همواره می‌توانم به او اعتماد کنم.

(Schimdt, 2008, p8)

در اثر ویرجینیا ال. کرول هم، خدا در وجود کودک است: «دل من می‌خواست بدانم که خدا دوست دارد به چه جاهایی سر بزند؟ احساس کردم کسی، در خانه قلبم را می‌زند. حالا هر وقت می‌خواهم خدا را پیدا کنم، دقیقاً می‌دانم کجا دنبالش بگردم» (کرول، ۱۳۸۴، ص ۱۳۸).

در ادبیات کودک ایران نیز، بر مکان‌ت خداوند در دل انسان تأکید شده است:

۱. او همان کسی است که در آسمان خدا، و در زمین خداست.

۲. او با شماست، هر کجا که باشید.

3. Trent and Burner.

می پرسم از مامان جونم / مامان بگو خدا کجاس؟ / مامان به من جواب می ده / خدا تو قلب آدماس / دست رو قلبم می ذارم / میگم سلام خدا جونم / اگر صدامو می شنوی / جواب بده تا بدونم / صدای تاب و تاب می آد / خدا با من حرف می زنه / چه دوست خوبیه خدا / خدا همیشه حاضره (قاسم نیا، ۱۳۸۵، ص ۲۵).

در شعر پروین دولت آبادی نیز، همین مضمون دیده می شود:

به مادرم گفتم آخر این خدا کیست / که هم در خانه ما هست و هم نیست / تو گفتی مهربان تر از خدا نیست / دمی از بندگان خود جدا نیست / چرا هرگز نمی آید به خوابم / چرا هرگز نمی گوید جوابم / نماز صبحگاهت را شنیدم / تو را دیدم خدایت را ندیدم / به من آهسته مادر گفت فرزند / خدا را در دل خود جوی یک چند / خدا در بوی و رنگ گل نهران است / بهار و باغ و گل از او نشان است / خدا در پاکی و نیکی است فرزند / بود در روشنایی ها خداوند (دولت آبادی، ۱۳۷۸).

در این شعر کودک تصوراتی دارد که مرحله ای از عدم شناخت، و رشد فکری اوست؛ کودک در این مرحله به دنبال مکان خاصی برای خدا است و می خواهد با چشم، نظاره گر او باشد و با او به گفت و گو بنشیند. البته یک گفت و گوی دوسویه. این شناخت صرف نظر از فطرت، ناشی از قرار گرفتن او در یک فضای مذهبی است؛ (نماز صبحگاهت را شنیدم / تو را دیدم خدایت را ندیدم). در این شعر، مادر همان کسی است که تصورات کودک از خدا را تقویت می کند. پاسخ مادر بر یافتن خدا در دل دلالت دارد.

یافتن خداوند در دل، ریشه در تعلیمات و روایات اسلامی دارد، از جمله در حدیث قدسی مشهور آمده است: «ما وسعنی ارضی ولا سمائی بل وسعنی قلب عبدی المؤمن» که مولانا آن را چنین به نظم در آورده است:

گفت پیغمبر که حق فرموده است	من ننگنجم هیچ در بالا و پست
در زمین و آسمان و عرش نیز	من ننگنجم این یقین دان ای عزیز
در دل مؤمن بگنجم ای عجب	گر مرا جوئی در آن دلها طلب

این معنا با تعلیم دیگر نبوی در حدیث «من عرف نفسه فقد عرف ربه» پیوند دارد:

بهر آن پیغمبر این را شرح ساخت	هر که خود بشناخت ایزد را شناخت
-------------------------------	--------------------------------

بیان ماهیت خدا با عشق و مهربانی

قالب قصه یکی از بهترین روش‌ها برای بیان مفاهیم دینی است؛ چراکه از این طریق راحت‌تر می‌توان با مخاطب کودک ارتباط برقرار کرد. در این قصه‌ها مطالبی وجود دارد که مسیر زندگی کودک را مشخص می‌کند؛ همان‌گونه که خداوند می‌فرماید: «در این ماجرا عبرت‌ها نهفته است» (یوسف/۱۱۱) از این‌رو، خداوند نیز، قالب قصه را برگزیده است. بر همین اساس، قالب قصه همواره دستاویزی برای نویسندگان جهت معرفی خدا بوده است. در داستان «چه کسی خدا را دیده است» (مطلوب، ۱۳۷۹، ص ۱۶) نویسنده به تبیین ماهیت خدا می‌پردازد.

در این داستان با شنیدن نام خدا پرسش‌هایی مانند خدا چیست و چه شکلی است؟ در ذهن کودک شکل می‌گیرد «برای اینکه بتوان به این سؤال پاسخ داد، ابتدا باید از کودک پرسید نظر او چیست؟» (باب، ۱۳۸۸، ص ۱۷). این همان کاری است که معلم انجام می‌دهد و از او می‌پرسد تو خدا را چه شکلی می‌بینی؟ در این زمان نسیم خنکی می‌وزد و کودک خدا را در قلب خود احساس می‌کند و عشقی توأم با مهربانی خدا برای او تداعی می‌شود. در ادامه ماهیت خدا نظر همه را به خود جلب می‌کند و معلم از همه دانش‌آموزان می‌خواهد تصور خود از خدا را نقاشی کنند. کودکی پرنده‌ای را با بال‌های طلایی که در آسمان پرواز می‌کند و از بالا مراقب همه چیز است، نقاشی می‌کند و کودکی دیگر، خدا را در خانه‌ای به شکل کعبه نقاشی می‌کند که در آسمان قرار دارد؛ آسمانی که رنگین‌کمانی زیبا سراسر آن را فرا گرفته است. در نقاشی بعد، خدا به شکل انسانی است که در آسمان زندگی می‌کند و چنان صورتش نورانی است که چشم‌ها و بینی‌اش دیده نمی‌شود و خورشید زیبایی در دستانش با مهربانی لبخند می‌زند. هنگامی که کودک خدا را به صورت پرنده‌ای با بال‌های طلایی نقاشی می‌کند که از بالا مراقب اوست، بیانگر چند نکته است: کودک معتقد است خدا به او بسیار نزدیک است که این نزدیکی بیانگر عشق خدا به اوست؛ عشقی توأم با مهربانی و لطافت. پس مهربانی و عشق خدا برای کودک بیش از هر چیز دیگری جلوه‌گر می‌شود.

تبیین ماهیت و چیستی خدا با مهربانی‌اش در آثار مربوط به کودک، در همه ملت‌ها بسیار چشمگیر است؛ در این آثار نویسندگان سعی می‌کنند مهربانی خدا را برای کودک عینی سازند؛ از این‌رو، تجلی مهربانی خدا را در مهربان بودن با دیگران دانسته، معتقداند مهربانی با دیگران و بخشیدن آنها، پاسخی است به چیستی خدا. مثلاً مهربانی خدا در قالب داستان «کلوچه‌های

خدا» نشان داده می‌شود. این داستان، شرح حال خرسی است که به دلیل زیبا و حیرت‌انگیز دیدن طبیعت، در پی تشکر از خدا بر می‌آید و دوستش، کلاغ، به او پیشنهاد می‌کند که پختن کلوچه برای خدا بهترین راه تشکر از اوست؛ ولی جوجه تیغی اعتراض می‌کند و می‌گوید خدا مهربانی‌ها را بیش از کلوچه دوست دارد؛ ولی خرس کوچولو مهربان بودن با همه را کار سختی می‌داند. پس تصمیم می‌گیرد کلوچه بپزد. خرس کوچولو هفت کلوچه می‌پزد و می‌رود تا کلوچه‌ها را روی تپه بگذارد تا خدا آنها را بردارد؛ اما سر راهش آهو، سنجاب، راسو، کرگدن و بلدرچین و دو موش ظاهر می‌شوند و هرکدام یک کلوچه از او می‌خواهند؛ او نیز، به‌رغم تمایل کلاغ، به هریک از آنها یک کلوچه می‌دهد و همگی پس از گرفتن کلوچه به او می‌گویند: خدا به تو خیر دهد. خرس کوچولو دیگر کلوچه‌ای نداشت که برای خدا ببرد ولی در دلش مطمئن بود که خدا از او راضی است. چون خداوند مهربان است و مهربانی با دیگران را دوست دارد.

لورا دریکو^۱ نیز، همین مضمون را یادآوری می‌کند: «هر روز صبح مامانم صبحانه درست می‌کند و پدرم به من کمک می‌کند تا برای مدرسه آماده شوم. او! خواهرم آب‌میوه من را ریخت. آیا باید از دستش عصبانی شوم؟ به او می‌گویم، نگران نباش و در تمیز کردن بهم‌ریختگی به او کمک می‌کنم. خدا از من می‌خواهد که مهربون باشم. (مهربان و بخشنده باشید)^۲ (Derico, 2008, p27).

صفات خدا

صفات جمال خدا و جنبه‌های تشبیهی

جمیل، مهربان، بخشنده، لطیف

نسیم دعا

به نام خداوند رنگین‌کمان / خداوند بخشنده مهربان / خداوند زیبایی و عطر و رنگ / خداوند پروانه‌های قشنگ / خداوند باران و نقل و تگرگ / خدایی که از بوی گل بهتر است / و از نور باران صمیمی‌تر است... (پوروهاب، ۱۳۸۵، ص ۱۶).

1. Laura Derico.

2. Every morning my momy makes breakfast and daddy helps me get ready to school Oops! My sister knocked down over my juice! Should I get mad at her? God wants me to be kind. I say don't worry and help clean up the mess (Be kind and compassionate Ephesians 4: 32).

در این شعر، شاعر به برخی از صفات خدا مانند زیبایی، مهربانی و بخشندگی یا به دیگر سخن، صفات نیک‌خواهی اشاره می‌کند «صفات نیک‌خواهی از قبیل بخشندگی، مهربانی، زیبایی، و به‌طور کلی صفاتی که انسان‌ها نیز، دارای آنها هستند؛ ولی خداوند صاحب مطلق آن کمالات است، بیش‌از سایر ویژگی‌های ذاتی او مانند خالق بودن، عالم بودن، یگانگی، بزرگی و قادر مطلق بودن که در انسان‌ها به چشم نمی‌خورد» (نصیرزاده، ۱۳۸۶، ص ۵۷)، شاید به‌دلیل ملموس‌تر بودن آنها یا نیاز عاطفی کودک، برای او پذیرفتنی است.

«این عقیده که خدا دارای هویت شخصی یا (شخص‌وار) است، پیوسته و به‌وضوح، هم در متون کتاب مقدس، و هم در متون و منابع متأخر دینی و کلامی یهودی و مسیحی مورد تأکید قرار گرفته است. در (عهد قدیم) خداوند به زبان بشری سخن می‌گوید و (عهد جدید) همین عقیده، در باب تشخیص یا هویت شخص‌وار خداوند در هیئت ابوه تجسم یافته است. غالب متکلمان خداوند را (متشخص = صاحب هویت) می‌دانند، نه (شخص). اصطلاح اخیر، تصویر یک فرد بشری عظمت‌یافته را القا می‌کند. این‌گونه اندیشیدن در باب خدا را تشبیه (= آن‌تروپومورفیزم = انسان‌وارنگاری) می‌نامند. این اعتقاد به نحو ضمنی، مسئله خصلت تمثیلی یا نمادین زبان بشری را در باب خداوند مطرح می‌کند» (هیگ، ۱۳۷۲، صص ۳۶-۳۸).

این شعر جمیل بودن خدا را بیش‌از دیگر صفات نشان می‌دهد و پدیده‌هایی مانند رنگین‌کمان، عطر و رنگ، گواه این مدعا هستند. او خالقی بخشنده و مهربان است؛ زیرا، او این زیبایی را عطا، و از سر لطف و عطوفت خود این پدیده‌ها را خلق کرده است. «در همه فلسفه‌های اصحاب عقل و نیز، در تمام کلام مسیحی، خداوند فقط خالق نیست؛ بلکه خالقی است نیکو و مهربان» (آون، ۱۳۸۰، ص ۱۶).

نکته دیگر استفاده شاعر از مظاهر طبیعت برای تبیین این صفات است. «بسیاری از مردم با مشاهده عجایب طبیعت به الهامات معنوی دست می‌یابند. طبیعت از راه‌های گوناگونی درباره خدا با ما سخن می‌گوید. بخشندگی خدا در تنوع و گوناگونی پدیده‌های طبیعی قابل درک است. تنوع درختان جنگل، رنگ‌های متنوع گل‌ها، برگ‌ریزان درختان در پاییز و عظمت اقیانوس‌ها نشانه‌هایی از بخشندگی خداست» (باب، ۱۳۸۸، ص ۹۵).

مصطفی رحماندوست همه صفات نیک‌خواهی خدا را در یک باغ می‌بیند که همه جلوه‌ای از جمال اویند.

باغ قشنگ

خدای من چه باغی / چه قدر درخت میوه / چه بلبلای کلاغی / چه گل‌های قشنگی / چه
باغ رنگارنگی / چه سبزرنگه این باغ / خیلی قشنگه این باغ / کی سبزه و درخت و میوه‌ها رو
آفریده / برای باغ رنگارنگ لباس نو خریده / خدا، خدای خوب ما / دوست تمام بچه‌ها
(رحماندوست، ۱۳۸۵، ص ۸).

در اثر «ویرجینیا ال. کرول» نیز، بیشتر بر صفات نیک‌خواهی خدا تأکید می‌شود. آنچه
خداوند در اثر او معرفی می‌شود، خدایی قادر، لطیف، جمیل، محبوب، بدیع، صانع، مبدأ
عشق، امنیت، آرامش و رحمان است:

(کودک) از خودم پرسیدم آیا خدا لطیف است؟ پرواز پرنده‌ای را در آسمان دیدم. از خودم
پرسیدم آیا خداوند قدرتمند است؟ صدای غرش امواج اقیانوس در گوشم پیچید. دلم
می‌خواست بدانم آیا خدا موسیقی را دوست دارد؟ صدایی را شنیدم که در یک غروب تابستان
از سوی برکه برآمد. از خودم پرسیدم خدا صبح‌ها چه کار می‌کند؟ احساس کردم که پاسخم در
لابه‌لای بوی شبنم صبحگاهی چمن‌زار به مشامم می‌رسد. از خودم پرسیدم آیا خدا هنر را
دوست دارد؟ تارهایی را دیدم که عنکبوتی در زیر زمین خانه عموم تنیده بود (کرول، ۱۳۸۴).

در ادبیات ایران نیز، شاعر خدا را با همین صفات معرفی می‌کند:

لطف خدا

در غرش رعد، در ناله باد / در گریه ابر، در دشت‌آباد / در قامت کوه، در چهره خاک / در
غنچه گل، در چشمه پاک / در هر ستاره، در نور خورشید / در روی مهتاب، وقتی که خندید /
در بیشه سبز، در کوچ مرغان / در پیچش رود، در شعر باران / هر گوشه دیدم، لطف خدا را /
من دوست دارم، این آیه‌ها را (علاء، ۱۳۷۷، ص ۲).

ویرجینیا معتقد است، پرواز پروانه حاکی از لطف اوست و افشین علا این لطف را در کوچ
مرغان می‌بیند. در شعر ویرجینیا غرش امواج اقیانوس نشانی از قدرت و عظمت خداست و در
این شعر، غرش رعد و ناله باد، زیبایی و لطافت خدا، یا به‌طور کلی، صفات جمال در شعر
ویرجینیا در صدای برکه نمود می‌یابد و در این شعر که نماینده ادبیات ایران است در پیچش
رود و ترنم باران.

صفات جلال خدا و جنبه‌های تنزیهی

خالق، قادر، صانع، بدیع، حی و قیوم، غنی، حکیم، احد
شعر خداوند

هر چیز در این دنیای زیبا/ شعر خداوند بزرگ است/ شعری که هر مصراع و بیتش/ مانند یک پند بزرگ است/ شعر خدا را می‌توان خواند/ در رعد و برق و برف و باران/ در آسمان صاف و آبی/ شعر خدا را می‌توان خواند/ در آب و خاک و باد و آتش/ هنگام شب در چهره ماه/ یا آفتاب گرم و دلکش/ شعر خدا را می‌توان خواند/ در شاخه و برگ درختان/ شعر کتاب آفرینش زیباترین شعر جهان است/ شعری که خوش آهنگ و زیباست/ شعری که موزون و روان است (ابراهیمی، ۱۳۸۵، ص ۴).

شاعر جهان را به یک شعر تشبیه می‌کند. در اینجا لازم است به چند ویژگی شعر اشاره کرد.

۱. شعر خوب، الهامی است؛ یعنی برگرفته از اندیشه دیگری نیست؛

۲. از قاعده و نظم مشخصی پیروی می‌کند؛

۳. همیشه جذابیت دارد به طوری که خواننده به یک بار خواندن اکتفا نمی‌کند.

شاعر هم، با تشبیه کردن جهان خلقت به یک شعر، خالق بودن خدا را نشان می‌دهد؛ چنان‌که شاعری شعری را خلق می‌کند و به آن شاخ و برگ می‌بخشد «در سنت یهودی- مسیحی، خدا چون آفریننده نامتناهی و قائم به ذات کلیه موجودات تلقی می‌شود. در این نظریه خلقت معنایی بس فراتر از خلق و ایجاد صورت‌های جدید از مواد موجود است. در سنت یهودی- مسیحی آفرینش به معنای خلق از عدم است؛ یعنی خلعت هستی به جهان بخشیدن، آنگاه که تنها خداوند وجود داشت» (هیک، ۱۳۷۲، صص ۳۳-۳۴).

جعفر ابراهیمی معتقد است، خدا را می‌توان در پدیده‌هایش دید. پس صفت ظاهر بودن او را نمایش می‌دهد. افزون بر دو صفت مزبور (خالق و ظاهر) خدا بدیع، صانع و غنی نیز، معرفی می‌شود. شاعر می‌گوید: در این جهان، همه چیز در هستی خود، وامدار خدا بوده، در بقا نیز، به او نیازمنداند.

«خداوند هم خالق موجودات متناهی است، هم قیوم آنها. این بدان معناست که مخلوقات در موجودیت خود، لحظه به لحظه، متکی و قائم به خداوند هستند. اگر بخواهیم این نکته را

به شیوه دراماتیک (و درعین حال دقیق) بیان کنیم، باید بگوییم که اگر خداوند برای یک لحظه خلقت خویش را از یاد ببرد، در آن لحظه کل عالم خلقت به کتم عدم می‌رود» (پترسون و دیگران، ۱۳۷۹، ص ۱۰۸).

(هر چیز در این دنیای زیبا / شعر خداوند بزرگ است) پس، شاعر به غنای ذاتی خداوند و فقر موجودات اشاره دارد. ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾^۱ (فاطر/۱۵).

خدا صانع است و در این شعر به اتقان صنع نیز اشاره می‌شود. (شعر کتاب آفرینش/ زیباترین شعر جهان است/ شعری که خوش‌آهنگ و زیباست/ شعری که موزون و روان است). صانع به معنای سازنده است؛ و اتقان صنع یعنی: آفرینش همه‌چیز در کمال نظم و استواری. اتقان صنع یکی از راه‌های خداشناسی است؛ یعنی ما با دیدن موجودات پی به خالق آنها می‌بریم.

«اهل ذوق و عرفان اسلامی به‌استناد همین معانی، در بیانات خود جهان را به منزله آینه ذات حق خوانده‌اند و رابطه دلالت جهان را بر ذات حق برتر و بالاتر از رابطه دلالت مصنوع معمولی بر صانع معمولی دانسته‌اند. جامی می‌گوید: جهان مرآت حسن شاهد ماست/ فشاهد وجهه فی کل مرآت» (طباطبایی، ۱۳۸۲، ص ۱۱۰).

شاعر از پدیده‌های مختلف سخن می‌گوید؛ مانند آسمان، ماه و باران، که همیشه طراوت و تازگی داشته، تکراری نمی‌شوند که این حاکی از بدیع بودن خداست؛ و اگر عادی به نظر می‌رسند، اشکال از دید ماست. و بدیع به معنای نوآور و چیزی است که تا به حال خلق نشده است. بنابراین، آسمان با رنگ آبی‌اش، رعد و برق و بارانش، چشمه با آب پاکش، همگی، از ابداعات خداوند حکیم بوده، مانند یک شعر ناب، برگرفته از اندیشه دیگری نیست.

خدای ما

یه پروانه روی گلی می‌شینه / چشمای من پروانه رو می‌بینه / می‌پرسم از اون یه سؤال ساده / اون کیه که به گل قشنگی داده / به بال تو خالای رنگی داده / پروانه هم می‌دونه / خدای ما خدای مهربونه (رحماندوست، ۱۳۸۵، ص ۳۱).

این شعر بر دو پایه استوار است: استفهام انکاری، و بیان غیر مستقیم؛ استفهام انکاری، یعنی پرسش شاعر یا هر پرسشگر دیگر، با وجود علم به پاسخ پرسش مزبور، صرفاً به جهت

۱. ای مردم شما همه به خدا فقیر و محتاجید و تنها خداست که بی‌نیاز و غنی بالذات و ستوده است.

تأکید بر آن. به‌کارگیری این مفاهیم با بیانی ظریف و گاهی غیرمستقیم تأثیرگذارتر است و در چنین شرایطی است که کودک از آن لذت می‌برد. در این شعر نیز، مانند اشعار قبل، خداوند بدیع است چون به پروانه‌ها خال رنگی داده و به گل زیبایی، یعنی یک نوآوری. همان‌طور که حضرت علی علیه السلام در خطبه نود نهج‌البلاغه می‌فرماید: «او خداوندی است که موجودات را آفریده بدون اینکه از نمونه آماده و پیش‌ساخته‌ای ایده بگیرد و از کار خالق دیگری که پیش‌از او آفریده باشد تقلید کند» صفت دیگر که به‌وضوح به آن اشاره شده، «رحمان» است؛ چون خداوند از سر لطف و مهربانی پروانه را خالدار و زیبا قرار داده است. گویا همه صفات الهی به هم پیوند خورده تا صفات جمالش راهی به‌سوی صفات جلالش بگشایند.

فصل‌ها

فصل اول بوده است/ خاطراتش ماندگار/ می‌رسد از هر طرف بوی گل‌های بهار/ فصل دوم فصل گرم/ هست محصول زیاد/ فصل سوم فصل رنگ/ هست و نقاش جهان/ می‌زند انواع رنگ/ روی دشت و آسمان/ بعد از اینها می‌رسد/ فصلی از یخ بستگی/ از تماشای جهان/ این‌چنین آید به‌دست/ این جهان می‌میرد/ و خالق ما زنده است/ زنده می‌گرداند او مرده‌ها را در بهار/ مانده‌ام حیران در این قدرت پروردگار (وحیدی صدر، ۱۳۸۷، ص ۸).

در یک نگاه کلی، شاعر در این شعر از فصل‌ها به‌منزله یکی از سنت‌های تکرارپذیر ولی تغییرناپذیر خداوند یاد می‌کند که با وجود عوض شدن، همواره به‌وضوح نظم خاصی بر آنها حاکم است. ﴿وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَحْوِيلًا﴾ (فاطر/۴۳). در این شعر افزون بر صفت حکیم و مدبر بودن خدا، مفهوم یگانگی او نیز تداعی می‌شود؛ زیرا اگر بیش‌از یک خدا وجود داشت، قطعاً این قوانین دچار تزلزل می‌شد، درحالی‌که قوانین جهان خلقت تغییر نخواهند کرد.

(فصل سوم فصل رنگ/ هست و نقاش جهان/ می‌زند انواع رنگ) مانند اشعار قبل به بدیع بودن خداوند اشاره دارد و تجانسی که بین رنگ‌ها پدید آمده گواه این ادعاست. مثلاً: رنگ درختان زرد می‌شود و با غروب آفتاب در هم می‌آمیزد و زیبایی دلکشی را به‌وجود می‌آورد. بیت (از تماشای جهان این‌چنین آید به‌دست/ این جهان می‌میرد و خالق ما زنده است) آشکارا، بیانگر حی و قیوم بودن خداوند است.

(زنده می‌گرداند او مرده‌ها را در بهار/ مانده‌ام حیران در این قدرت پروردگار): شاعر رستاخیز طبیعت را حاصل قدرت خدا می‌داند؛ یعنی، او را قادر معرفی می‌کند. خدایی که زمین

مرده را پس از یک زمستان سرد و بی‌روح زنده می‌کند، یعنی، در بهار، روح طراوت و تازگی را در آن می‌دمد، مسلماً خدای قادری است. این قدرت مطلق مستلزم نامتناهی بودن اوست؛ بنابراین، شاعر ضمن قادر و نامتناهی خواندن خدا تنزیه او را نشان می‌دهد؛ زیرا همه این الطاف، تنها از یک قدرت لایزال سرچشمه می‌گیرد؛ قدرتی که نمی‌توان بر انسان مشبه کرد و خاص باری تعالی است. این دو مصرع دقیقاً همان مثال قرآن است که می‌فرماید: ﴿وَاللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ فَثِيرٌ سَحَابًا فَسَفَّنَاهُ إِلَىٰ بَلَدٍ مَيِّتٍ فَأَحْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا كَذَلِكَ النُّشُورُ﴾^۱ (فاطر/۹).

درضمن شاعر، تلویحاً، بهار را نشانه معاد می‌داند.

حسیب، حافظ

خدایی

دل آرام گیرد به یاد خدا/ خدایی که پشت و پناه تو است/ خدایی که از کودکی یار تو/ و در بی‌کسی تکیه‌گاه تو است/ خدایی که شب‌ها به تو داده است/ هزاران ستاره و یک دانه ماه/ تو در خواب نازت فرو می‌روی/ و او می‌رساند تو را تا پگاه/ خدایی که جوجه به گنجشک‌ها/ و مامان و بابا به ما داده است/ دل آرام گیرد به یاد خدا/ خدایی که پیداست اطراف ما (لطف الله، ۱۳۸۴، صص ۳۴-۳۵).

تأمل در این شعر نشان می‌دهد که شاعر با بهره‌گیری از مضامین قرآنی، پیوندی ژرف میان ادبیات و دین ایجاد کرده است. برای نمونه شاعر در مصرع «دل آرام گیرد به یاد خدا» به آیه مبارک ﴿أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾ (رعد/۲۸)، و در مصرع «خدایی که پشت و پناه تو است»، به آیه مبارک ﴿فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ﴾ (یوسف/۶۴) اشاره می‌کند، که حافظ و حسیب بودن خداوند را نشان می‌دهند؛ یعنی با وجود او ترس و نگرانی وجود ندارد و اوست کفایت‌کننده. در اینجا صفات خدا تداعی کننده امید و رجاست.

My precious gift

هدیه ارزشمند من

I remember when you born, you were such a blessing

به خاطر می‌آوردم زمانی که متولد شده بودی موهبتی بودی که

۱. خداست آن‌که بادها را می‌فرستد تا ابر را برانگیزد و آن ابر را ما به دیاری مرده می‌رانیم و به بارانش

زمین را زنده می‌گردانیم. حشر و نشر مردگان هم همین‌گونه است.

Sent from God above خدا از بالا برای من فرستاد
 I thanked the lord for you خدا را به خاطر اینکه تو را به من داد شکر کردم
 And prayed to keep you well و دعا کردم تا تو را به خوبی نگاه دارد
 He kept you safe for me و او تو را برای من سالم نگه داشت.

(Gillespie, 2008, p5)

در این شعر انگلیسی حافظ بودن خداوند به تصویر کشیده شده است. این شعر گفت‌وگوی مادری است با فرزندش که سالم بودن او را مدیون لطف و عنایت خدا می‌داند. خداست که او را محافظت کرده و از کودکی پشت و پناه او بوده است؛ بنابراین، آنجایی که لطف الله می‌گوید «خدایی که از کودکی یار تو» است با این سخن دونا اشمیت^۱ که می‌گوید «و او تو را برای من سالم نگه داشت»، مشترک است.

در شعر زیر نیز، شاعر به حافظ بودن خداوند اشاره می‌کند:

I hear no voice, I feel no touch صدایی نمی‌شنوم، چیزی را لمس نمی‌کنم
 I see no glory bright نور درخشانی نمی‌بینم
 But yet I know that God is near اما تنها می‌دانم که خدا وجود دارد و نزدیک است
 In darkness as in light چه در تاریکی و چه در روشنایی
 He watches ever by my side او در کنار من، به من می‌نگرد
 And hears my whispered prayer و زمزمه مرا می‌شنود
 The father for his little child مانند پدری که شبانه‌روز
 Both night and day doth care از فرزند کوچکش مراقبت می‌کند.

(Lazzaro knowlton, 2002)

حال شعر لطف‌الله را با شعری از ایستر جیلسپی^۲ مقایسه می‌کنیم:

Through all the busy day light, through all the quiet night در روز پر هیاهو، در شب آرام
 Whether the stars are in the sky or the sun is shine خواه ستاره‌ها در آسمان باشند یا خورشید بدرخشد

-
1. Donna Schmidt.
 2. Esther A. Gillespie.

In the nursery, in the parlour, in the street, or on the stair

خواه در شیرخوارگاه، اتاق پذیرایی، خیابان یا در پله‌ها باشم

Though I may seem to be alone yet God is always there .

گرچه به نظر می‌رسد که من تنها هستم، خداوند همیشه در کنار من است

I have kind and tender parents, I have many loving friends

پدر و مادر و دوستان صمیمی و مهربانی دارم

That's God He sends

که همگی هدیه‌ای از سوی خداوند است

(Gillespie, 2008, p5)

داوود لطف‌الله از پدر و مادر به عنوان نعمت‌هایی که خداوند از سر لطف، موهبت کرده است (مامان و بابا به ما داده است) یاد می‌کند و شاعر آمریکایی نیز بر همین عقیده است: «پدر و مادر و دوستان صمیمی و مهربانی دارم».

پس هر دو شاعر به منعم بودن خداوند اشاره می‌کنند. سخن لطف‌الله از ستاره و ماه تداعی‌کننده زیبایی خداست (هزاران ستاره و یک دانه ماه). شاعر آمریکایی هم همین را می‌گوید: «خواه ستاره‌ها در آسمان باشند یا خورشید بدرخشد».

رب، مدبر، حکیم، مالک، غنی، منعم
خدا حتماً به ...

خدا حتماً به بره، جویدن یاد داده / زبان سرخ بره، سر سبز علف را، به دست باد داده /
خدا حتماً به طوطی / پریدن یاد داده / ... / خدا حتماً به میوه، رسیدن یاد داده / زبان سرخ
غنچه، سرسبز خودش را، به دست باد داده (بکناش، ۱۳۸۵).

این شعر به ربوبیت خداوند اشاره دارد. رب، به معنای پرورش‌دهنده و تدبیرکننده است. در این شعر بره، طوطی و میوه، نمونه‌هایی از مخلوقات اند که خداوند پرورش‌دهنده اصلی آنهاست. گرچه به نظر می‌رسد میوه‌ای که می‌خوریم حاصل کار انسان است، همان کار انسان هم تحت تدبیر خداست؛ پس، رسیدن میوه و آواز خواندن طوطی نشان ربوبیت خداست.

Over the river through the woods

بر فراز رودخانه، در انبوه جنگل‌ها

Over the river and through the woods to grandmother's house we go

هنگامی که به خانه مادربزرگ می‌رویم بر فراز رودخانه و در انبوه جنگل‌ها

The horse knows the way to carry the sleigh through the white and different snow.

اسب، راه کشیدن سورتمه را از میان برف سفید و گونه‌گون می‌داند

Over the river and through the woods ooh! How the wind does blow?

اوه! باد از روی رودخانه و جنگل چگونه می وزد؟

(Custfon, 2002)

این شعر با شعر بکتاش مضمون یکسانی داشته، یادآور ربوبیت خداست. گرچه، در صورت، متفاوت است. اسکات^۱ می گوید: اسب چگونه یاد می گیرد از کدام مسیر برود؛ و بکتاش می گوید: چگونه بره چریدن، و طوطی خواندن را یاد می گیرد. قرآن کریم این ربوبیت را به خوبی روشن می کند ﴿أَفَرَأَيْتُمُ النَّارَ الَّتِي تُورُونَ، أَأَنْتُمْ أَنْشَأْتُمْ شَجَرَتَهَا أَمْ نَحْنُ الْمُنشِئُونَ﴾^۲ (واقعہ/۷۱-۷۲).

از سوی دیگر بکتاش مفهوم خدا را با قادر، غنی، منعم، مالک، حکیم و مدبر بودن معنا می کند: او قادر است، چون تنها او می تواند به میوه و طوطی آموزش دهد. غنی است چون همه پدیده ها - در این شعر بره، طوطی و میوه - در هستی و بقای خود به او نیازمنداند. مالک است؛ چون صاحب اختیار و رب بوده، تربیت امور به دست اوست. قرآن نیز، خداوند را مالک آسمانها و زمین می داند ﴿الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ (فرقان/۲) «این مالکیت که امری حقیقی است - از قبیل مالکیت نفس است بر قوای گوناگون خود، نه مانند مالکیت اعتباری صاحب خانه نسبت به خانه - بیانگر وابستگی تام همه هستی به خدای سبحان و سلطه و قهر تکوینی خداوند بر آنهاست» (کوین و فرو، ۱۳۸۷، ص ۱۶۱). او منعم است؛ زیرا اینها را از سر لطف و مهربانی به ما عطا کرده است.

کی یاد داده

کی یاد داده به خورشید که روز بیاد بتابه / شب بره به خونه، تا فردا صبح بخوابه / کی یاد داده به بارون، از آسمون بباره / کی داده روشنایی به اون همه ستاره / کی داده رنگ آبی، به آسمون به دریا / من می دونم، اینارو، تو داده ای خدایا! (ابراهیمی، ۱۳۸۵، ص ۲۲).

این شعر نیز، ضمن اشاره به نظام قضا و قدر الهی، به همان صفات شعر قبل اشاره می کند؛ قضا و قدر به معنای سامان بخشی و قانونمندی الهی است. شاعر در این شعر تابش خورشید در روز و نبودش در شب، بارش باران از آسمان و روشنایی ستاره ها، همه را تحت برنامه و تدبیر الهی به تصویر می کشد. همچنین در این شعر، به عدالت خدا اشاره شده است؛ «معنی عدل در

1. Scott.

۲. آیا آتشی را که روشن می کنید می نگرید. آیا شما درخت آن را آفریده اید یا ما آفریدیم؟

آفرینش این است که در جهان تعادل حکومت می‌کند و در ترکیب اجزای آن تناسب و تعادل کاملاً رعایت شده است». (سیحانی، ۱۳۵۹، صص ۱۰۲-۱۰۳) سخن شاعر همان گفته قرآن است: ﴿وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ، وَالْقَمَرَ قَدَرْنَا مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ، لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ﴾^۱ (یس/۳۸-۴۰).

فالق

یه وقت می‌شه پرنده

خدا کجاست، در همه جا/ هم رو زمین، هم تو هوا/ یه وقت میشه جوونه/ سر می‌زنه از دل تنگ دونه/ یه وقت می‌شه پرنده/ تو دل من می‌سازه آشیونه/ تی تیک تی تیک می‌خونه (شعبانی، ۱۳۸۵، ص ۱۳).

این شعر بیانگر فالق بودن خداست. «فالق، به معنای شکافنده است؛ یعنی اینکه خداوند هر چیزی را می‌شکافد و از دل آن نعمت‌ها را بیرون می‌آورد» (ارفع، ۱۳۸۵، ص ۱۳). شاعر می‌گوید: به وجود آمدن یک دانه حاکی از فالق بودن خداست. ﴿إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَىٰ...، فَالِقُ الْإِصْبَاحِ...﴾ (انعام/۹۵-۹۶).

معبود، سُبُوح، مقدس و متعالی

«فانتزی خلق فضاهاى خارق عادت است که در دنیای واقعی و بیرون از ذهن محتمل الوقوع نیستند و یا وقوع آنها موجب شگفتی می‌شود. وقتی به دنیای کودک می‌نگریم یکی از خصلت‌های وجودی او را خصلت جاندارپنداری می‌یابیم که در روان‌شناسی امری شناخته شده است. درواقع، علت علاقه بچه‌ها به فانتزی، ریشه در جاندارپنداری آنها دارد» (حجوانی، ۱۳۷۸، ص ۱۰). براساس تعلیمات دینی، همه پدیده‌ها جاندار بوده، خدا را ستایش می‌کنند. آیاتی از قرآن کریم نیز، به روشنی بر این امر دلالت می‌کند:

﴿تَسْبِحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا﴾ (اسراء/۴۴). هفت آسمان و زمین و هر که در آنهاست همه، به

۱. و خورشید بر مدار معین خود حرکت می‌کند. این اندازه‌گیری خدای نفوذناپذیر داناست. و نیز، گردش ماه را که در منازل معین مقدر کردیم تا اینکه به حالت خوشه کهنه گشت. نه خورشید را شاید که به ماه رسد و نه شب بر روز سبقت گیرد؛ و هر یک بر مداری معین شناوراند.

ستایش و تنزیه خدا مشغول‌اند؛ و موجودی نیست جز آنکه ذکرش تسبیح و ستایش اوست. و لیکن شما تسبیح آنها را درک نمی‌کنید. همانا او بسیار بردبار و آمرزنده است.

ستایش خدا از سوی همه موجودات، و سجده کردن درخت و گیاه بر او، بیانگر معبود و سُبح بودن اوست؛ ﴿وَاللَّحْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ﴾ (الرحمن/۶۷). همچنین، این پرستش می‌تواند دلیلی بر اطلاق همه صفات نیک، از جمله محبوب بودن، به خدا باشد. «داستان پرستش از این قرار است که ما چیزی را می‌پرستیم که منشأ نهایی صفات نیک است. ذات اقدس الهی، که همه خوبی‌ها از او سرچشمه می‌گیرد، و حتی خوبی‌هایی که در جهان طبیعت است به او انتساب می‌یابند، مورد پرستش واقع می‌شود. نهایی‌ترین محبت، یعنی پرستش، به نهایی‌ترین منشأ صفات نیک تعلق می‌گیرد». (صادقی، ۱۳۸۳، ص ۱۶۳) اشعار زیر به این صفت اشاره می‌کنند:

شنیده‌ام به گوش خود، همیشه از پرندگان میان برگ و شاخه‌ها، صدای یا خدا خدا
(وحیدی صدر، ۱۳۸۷، ص ۸)

داگلاس وود، معبود و سُبح بودن خدا را به خوبی به تصویر کشیده است:

این داستان، داستان کودکی است که با پدر بزرگ خود به جاهای مختلف می‌رود و از چیزهای متفاوت می‌پرسد. یکی از پرسش‌های او درباره چستی دعاست. در این زمان درختی تکان می‌خورد، ماهی‌ها این سو و آن سو می‌پرند، آب‌ها جاری هستند، گل‌ها رایحه‌ای خوش دارند و... پدر بزرگ به او می‌گوید: درختان با تکان خوردن، ماهی‌ها با حرکت خود و آب‌ها با جاری شدن و حتی تخته‌سنگ با سکوت خود در حال دعا هستند و هر کدام به نحوی، هستی خود را نشان می‌دهند؛ و از آنجاکه هستی از خدا سرچشمه می‌گیرد، دعا چیزی جز یادآوری خدا نیست (وود، ۱۳۸۵، ص ۱۴). «دعا صحبت با خداست، دعا به معنای تشکر از اوست (لیود جونز^۱، ۲۰۰۲، ص ۴۷).

پدر بزرگ می‌گوید: همه موجودات چه با سکوت و چه با حرکت، در حال ستایش و شکرگزاری اویند. حتی بوییدن یک گل یا نظاره‌گر بودن غروب دل‌انگیز خورشید و ساختن موسیقی هم، می‌تواند دعا باشد؛ چون همگی یادآور خدا هستند و دعا یعنی با خدا، و به یاد او بودن؛ پس هرکاری که یادآور خدا باشد، دعاست.

1. Liod Jones.

نتیجه

بررسی تطبیقی ادبیات کودک ایران و آمریکا نشان می‌دهد در ادبیات این دو کشور، گروهی از شاعران و نویسندگان، همواره در پی معرفی خدا به کودک هستند. این افراد، در آثارشان یا دوباره به کودک درون بازگشته، و با زبان کودکی سخن می‌گویند، یا اینکه آثارشان مستقیماً جنبه آموزشی دارد. ادبیات ایران و آمریکا تشابهات زیادی دارد. آنها می‌کوشند خدا را با صفاتش به کودک بشناسانند. برای نمونه، هردو، خدا را بخشنده، مهربان، قادر، دانا، رب و... معرفی می‌کنند. نکته درخور توجه، معرفی خدا از راه محبت است. کودک عشق و محبت را می‌شناسد و با آن مانوس است؛ پس نویسنده یا سراینده ادبیات کودک از آن مانند دستاویزی برای معرفی خدا به کودک بهره می‌گیرد. همچنین، نویسندگان، مفهوم خدا را با استدلال و استنتاج منطقی نشان می‌دهند و این یعنی استدلال‌گرایی؛ بنابراین، می‌توان گفت، در این آثار عقل و عشق نه تنها دو عنصر مجزا، بلکه مکمل یکدیگراند. همچنین در پاره‌ای از اشعار یادآوری نعمت‌ها روش توجه دادن به خداست. نخست کودک خدا را حس و سپس با استدلال و تعقل در وجود خود آن را تثبیت می‌کند. این امر بیانگر تفکر فلسفی کودک بوده، خط بطلانی بر نظریه کسانی است که معتقداند، کودک قادر به درک خدا نیست. اگر به پرسش‌های کودکان درباره خدا گوش بسپاریم، به راحتی متوجه خواهیم شد، مضمون بسیاری از این آثار، تفکر فلسفی خود کودک است که بر کودکان ایرانی و آمریکایی، و به‌طور کلی، همه کودکان صدق می‌کند. وقتی کودک می‌پرسد «خدا کجاست؟» او در حال اندیشیدن است؛ بنابراین، می‌توان گفت: آنچه خدا با آن معرفی می‌شود، پاسخ به تفکر فلسفی خود کودک است.

منابع و مأخذ

۱. آون، اچ. پی (۱۳۸۰). دیدگاه‌ها درباره خدا. ترجمه حمید بخشنده، قم: اشراق (دانشگاه قم).
۲. ابراهیمی، جعفر (۱۳۸۵). باغ سیب. تهران: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان.
۳. ارفع، سید کاظم (۱۳۸۴). اسماء الحسنی (بهره انسان از اسماء الهی). تهران: تربت.
۴. امین پور، قیصر (۱۳۳۸). به قول پرستو. تهران: افق.
۵. _____ (۱۳۸۵). شعر و کودکی. تهران: مروارید.
۶. بکتاش، غلامرضا (۱۳۸۵). رونویسی از بهار. تهران: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان.
۷. پاول، هنری؛ و دیگران (۱۳۶۸). رشد و شخصیت کودک. ترجمه مهشید یاسایی. تهران: نشر مرکز.
۸. پترسون، مایکل؛ و دیگران (۱۳۷۹). عقل و اعتقاد دینی: درآمدی بر فلسفه دین. ترجمه احمد نراقی و ابراهیم سلطانی. تهران: طرح نو.
۹. حجوانی، مهدی (۱۳۷۸). سرانجام بچه‌ها خدا را برمی‌گردانند. پژوهشنامه ادبیات کودک و نوجوان. شماره ۱۸.
۱۰. دولت‌آبادی، پروین (۱۳۷۸). گل بادام. چ چهارم. تهران: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان.
۱۱. رحماندوست، مصطفی (۱۳۷۶). چشمه نور. تهران: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان.
۱۲. رسول‌زاده طباطبایی، کاظم؛ و دیگران (۱۳۸۶). بررسی قدرت پیش‌بینی‌کنندگی خصوصیات دموگرافیک و ادراک کودکان دبستانی از ویژگی‌های والدین بر ادراک آنان از مفهوم خدا. مطالعات روان‌شناختی دانشکده علوم تربیتی و روان‌شناسی دانشگاه الزهراء، شماره ۴.
۱۳. سبحانی، جعفر (۱۳۵۹). خدا و صفات جمال و جلال. قم: توحید.
۱۴. شاعران مختلف (۱۳۸۵). از آسمون تا اینجا. تهران: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان.
۱۵. _____ (۱۳۸۵). خدا یا تو خوبی. تهران: نیستان.
۱۶. صادقی، هادی (۱۳۸۳). درآمدی بر کلام جدید. چ دوم. تهران: کتاب طه و نشر معارف.

۱۷. طالشی، مریم (۱۳۸۷). *خدا که مهربونه خوئش تو آسمونه*. تهران: آقاپور.
۱۸. طباطبایی، سیدمحمدحسین (۱۳۸۲). *اصول فلسفه و روش رئالیسم*. ج ۵، چ نهم، تهران: صدرا.
۱۹. علاء، افشین (۱۳۸۴). *نسیم دختر باد*. تهران: قدیانی (بنفشه).
۲۰. کرول ویرجینیا، ال. (۱۳۸۴). *دلیم می‌خواست همه‌چیز را درباره خدا بدانم*. ترجمه آذر رضایی. تهران: منادی تربیت.
۲۱. کلر، ژوبرت (۱۳۸۴). *در جست‌وجوی خدا*. تهران: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان.
۲۲. _____ (۱۳۸۷). *کلوچه‌های خدا*. تهران: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان.
۲۳. کوین، ال فیلیپ؛ فرو، چالرز تالیا (۱۳۸۷). *صفات خدا*. ترجمه رضا بخشایش، تهران: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۲۴. لطف‌الله، داود (۱۳۷۷). *کاش باران می‌شدم*. تهران: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان.
۲۵. _____ (۱۳۸۴). *زندگی یک لبخند*. چ چهارم. تهران: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان.
۲۶. مطلوب، ترانه (۱۳۷۹). *چه کسی خدا را دیده است*. تهران: سروش.
۲۷. نصیرزاده، راضیه؛ حسین‌چاری، مسعود (۱۳۸۶). *تفاوت‌های سن، جنس و وضعیت اقتصادی-اجتماعی در باورهای مذهبی کودکان*. فصلنامه روان‌شناسان ایرانی، ش ۱۳، صص ۵۳-۶۸.
۲۸. وحیدی صدر، مهدی (۱۳۸۷الف). *خدای پاک و مهربان*. تهران: جمال.
۲۹. _____ (۱۳۸۷ب). *خالق ما زنده است*. تهران: جمال.
۳۰. وود، داگلاس (۱۳۸۵). *دعاهای زمینی پدربزرگ*. ترجمه حسین ابراهیمی (الوند)، تهران: نیستان.
۳۱. هیک، جان (۱۳۷۲). *فلسفه دین*. ترجمه بهرام راد، تهران: الهدی.
۳۲. یاب، آیرس (۱۳۸۸). *کلیدهای آموختن به کودکان درباره خدا*. چ یازدهم، تهران: صابرین.
33. Derico, L. (2002). *Todds Day GODs Way*. NewYork: Standard Publishing Company Board.
34. Gillespie, E and Clark, C. (2007). *A Child's Thought of God*. USA: Kessinger Publishing Company.
35. Goldman, R. (1964). *Religious Thinking from Childhood to Adolescence*. London: Routledge Kegna Paul.

36. Lazzaro Knowlton, L. (1999). *God Be In My Heart*. New York: Boyds Mill.
37. Lioyd, S. (2002). *I Can Talk to GOD*. Ohio: Standard Publishing.
38. Schimdt, D. (2008). *Little poems for Little God's Children*. USA: Tale Publishing and Enterprise LLC.
39. Trent, J., Osborne, R., & Bruner, K. (2002). *Teaching kids about God*. USA: Tyndale House Publisher.
40. www.gardian.co.uk
41. www.hawzah.net
42. www.poemhunter.com

Archive of SID